

نامه محمد قزوینی به عباس اقبال*

محمد قزوینی

این نامه را سی و چند سال پیش مرحوم علامه قزوینی به مرحوم استاد عباس اقبال نوشته در آغاز دوران آشنایی و دوستی. اکنون که در مجله یغما به چاپ می‌رسد، پرفسور ادوارد براون، سید احمد کسروی، علامه قزوینی، استاد عباس اقبال... که همه از بزرگان علما و محققین عصر بودند رخت از جهان بیرون کشیده‌اند. رحمه الله علیهم اجمعین.

۲۴ ذی‌الحجه ۱۳۴۱ = ۷ اوت ۱۹۲۳

دوست عزیز فاضل، علامه محترم تعلیقه سرکار مورخه ۳۱ چند روز قبل زیارت گردید و با همان پست جزوه‌ای که آقای آقا سید احمدآقای کسروی در خصوص تاریخ طبرستان لابن اسفندیار ترجمه پرفسور برون مرقوم فرموده‌اند با قطعات چاپی از همان فاضل معزی‌الیه در همان موضوع مستخرج از مجله نوبهار رسید. زبانم از عرض تشکر از این همه مرحمت و از اظهار معذرت از این همه زحمت و رنج که به خود راه می‌دهید شهدالله قاصر است و استعجاب من از مشاهده این همه فضل و کمال و تتبع و تبخر و طریقه انتقادی متأخرین از علمای

*. یغما، شماره ۹۳، فروردین ۱۳۳۵، صص ۴ تا ۹.

اروپا که در شخص سرکار حس می‌کنم نهایت ندارد و همچنین از مطالعه مرقومات رفیق فاضلتان آقای کسروی تعجب بر تعجب من افزود و یقین کردم که فی الواقع خاک ایران «معدن لب لعل است و کان حسن / عیش مکن که خال رخ هفت کشور است».

شک نیست که ایران همه وقت معدن علم و فضل بوده است و قدیما و حدیثا علما و فضلا و ادبا از هرگونه و از هر موضوع در آن بسیار بوده و هستند ولی در این قرون اواخر که مستشرقین اروپا خدمات بسیار شایان به علوم و آداب مشرق‌زمین به ظهور رسانیده‌اند و به واسطه عدم تقید و تعبدشان به بعضی از حدود و قیود مذهبی و غیره در طریقه انتقادی و مقایسه‌مضان مختلفه با یکدیگر و احداث نور حقیقت به واسطه اصطکاک دادن آراء متناقضه باهم (اگر بخواهیم تعبیر شیمیست‌ها را به کار ببریم) ید بیضا نموده‌اند در ایران سرتاسر آن کسی را بنده ندیده بدم و نشنیده بودم که با این طریقه انتقادی Methode Critique آشنایی داشته باشد ولی الحمدلله که در این سنوات اخیره جسته جسته نمونه‌های مکمل از آن مشاهده می‌شود از قبیل آقای جمال‌زاده (در روابط روس و ایران) و سرکار عالی و رفیق فاضلتان آقای کسروی و حالا بنده می‌توانم بگویم که الان طاب لی الموت زیرا که چون سعادت امری نسبی و اضافی است و همچنین ضد آن که شقاوت و بدبختی باشد. بالاترین بدبختی‌ها برای بنده به نظر خودم این انحطاط مفرط عمیق ادبیات ایران بود که روز به روز به‌خصوص از ده پانزده سال به این طرف بیشتر در گرداب هلاک فرو می‌رفت و زبان جراید یومیه که اینجا می‌رسید (و می‌رسد) به‌طوری شده است که خدا شاهد است بدون اغراق بنده بسیاری از کلمات و عبارات آن را هیچ نمی‌فهمم یا به عسرت و

مرور چندین مرتبه مقصود نویسنده را حدس می‌توانم بزنم و من همیشه خیال می‌کردم که ایران که از تسلط عرب و مغول زبان و آداب خود را نجات داد این‌دفعه دیگر اجل آن (یعنی اجل ادبی آن) بکلی رسیده است و این خیال در تمام عمرم با بنده همراه بوده و هست و همیشه زندگی مرا که به واسطه هزار مکدرات دیگر منغص است سیاه می‌داشت ولی چنانکه عرض کردم از چندین سال به این طرف به واسطه مشاهده آثار قلمی دو سه بزرگواری که اسم ایشان برده شد فساد اساس این خیال و واهی بودن آن الحمدلله دارد بر بنده واضح می‌شود و با خود می‌گویم که به واسطه عدم وجود جراید و مجلات علمی و ادبی در ایران تو ایران را نمی‌شناسی و نمی‌توانی حکمی بر یک اساس منفی و سلبی بنمایی منتهی چیزی که می‌توانی خیال بکنی این است که کسی را به آن صفتی که می‌خواهی ندیده‌ای و نشنیده‌ای و از دیرباز گفته‌اند که عدم‌الوجدان لا یدلّ علی عدم‌الوجود، ببین به محض اینکه یکی دو مجله ادبی و علمی به زبان فارسی در ایران یا در خارجه پیدا شد مثل کاوه، ایرانشهر و نوبهار چگونه روح پاک قوی هلاک‌ناپذیر جاویدان ایرانی فوراً آثار «انرژی» خود را ظاهر ساخت و به اندازه‌ای از ظهور فساد و کذب عقیده بدبین سابق خود خوشحالم که فی‌الواقع و از روی قلب همیشه حالا با خود می‌گویم که الان طاب لی‌الموت حالا دیگر آن آرزوی دیرینه را به گور نخواهم برد.

سرچشمه حیات ایران خشک‌نشدنی است و اما ما ینفع الناس فی‌مکث فی‌الأرض و این شجره طیبه درختی است که اصلها ثابت و فرعها فی‌السماء و این دریای محیط شعر و ادب و صنعت و آن نقاشی‌هایی که اروپا را متحیر ساخته است و آن چینی‌ها و کاشی‌هایی که بهترین کارخانجات اروپا به اقرار

خودشان سرّ رنگ آمیزی‌ها و ترکیبات گل آنها را هنوز کشف نکرده‌اند و غیره و غیره دریایی است که یمده بعده سبعة ابحر، و بنده یقین دارم که طولی نخواهد کشید که مابین صاحبان طبایع سلیمه و سلایق مستقیمه این وتیره و طریقه از سرکار عالی و رفقایتان سرایت خواهد کرد چه واضح است که همان‌طور که رذایل در طبایع ملایمه با آن مسری است فضایل نیز در صاحبان ذهن پاک و طبیعت نجیب به سرعت مسری است. قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ. نوریان مر نوریان را الخ. به خصوص که سرکار عالی از قراری که آقای حبیب‌الله خان سرتیپ شیبانی تقریر می فرمودند گویا در چندین مدرسه سمت معلمی و تدریس دارید و خواهی نخواهی از این آتش خود طبایع خامده را گرم و مشتعل خواهید نمود من در آن شکی ندارم.

درخصوص رساله خطی که رفیق فاضلتان آقای کسروی در انتقاد ترجمه پرفسور براون از تاریخ ابن اسفندیار نموده‌اند و از من سرکار و ایشان خواهش نموده‌اید که آن رساله را برای پرفسور مزبور بفرستم عرض می‌کنم که به واسطه شدت انتقاد فاضل معزّی‌الیه از پرفسور براون یعنی به واسطه کثرت اغلاط و اوهام واضحه آن ترجمه که پرفسور براون در اوایل جوانی خود لابد گویا نموده است و نیز به واسطه شدت لهجه عبارات فاضل منتقد مثلاً «مترجم اشتباه مضحکی کرده» و نحو آن بنده رویم نمی‌شود که آن را برای پرفسور مذکور بفرستم اگرچه اغلب بلکه جمیع انتقادات آقای کسروی برحق و بجاست و اگرچه او شخصاً چون با پرفسور براون دوستی ندارد آزاد بوده است که هرطور تعبیر بنخواهد در انتقاد خودش استعمال کند ولی بنده چون دوستی خصوصی

چندین ساله با پرفسور مذکور دارم با وجود کمال نجابت اخلاق او در خود قوه و جسارت این را نمی‌بینم که تغلاط فاحشه مضحکه او را با آن تعبیرات مذکوره در مقابل چشم او بگذارم و اگرچه می‌دانم که مکدر نمی‌شود بلکه خوشش هم خواهد آمد به خصوص که منتقد من خودم نیستم، با وجود اینها به واسطه علو سن او و محترم بودن او همه‌جا و با ملاحظه خدمات جلیله دیگر او ادیباً و سیاسیاً به ایران و به ملاحظه ان‌الحسنات یذهبن السيئات و به مضمون خلطوا عملاً صالحاً و اخر سیئاً عسی الله ان یتوب علیهم روی هم رفته جنبه حسنات او به مراتب بر سیئات یعنی اوهام و اغلاط او که از یک خارجی آنهم در ترجمه کتابی که یک نسخه مصحح مضبوط از آن در تمام دنیا موجود نیست (یعنی تاریخ ابن اسفندیار) ترجیح دارد و به مراتب به عقیده بنده می‌چربد. ولی خود بنده یک نکته جزئی را نسبت به فاضل مومی‌الیه یعنی آقای کسروی انتقاد می‌نمایم و آن این است که ایشان در دو سه جا در رساله مذکوره می‌فرمایند که این اغلاط می‌رساند که پرفسور براون این کتاب را ترجمه نکرده است بلکه به یکی از متعلقانش واگذار کرده است مثل صنیع‌الدوله، و مکرر این مطلب را اظهار و بلکه به آن اصرار می‌فرمایند. و این فقره بکلی بی‌اصل است زیرا که اولاً پرفسور براون مظهر نجابت و درستکاری و *honnêteté* است و هرگز در عمرش راضی نشده است و نخواهد شد که زحمات کسی را به خود نسبت بدهد و امثال مرحوم صنیع‌الدوله اگرچه در اروپا نیز وجود دارد ولی بندرت آن هم اشخاص متقلب شارلاتان و هرکس که یک مجلس پرفسور براون را دیده باشد می‌داند که او در درست‌کاری و شرافت در درجه اول است. ثانیاً اگر بالفرض کسی این کتاب مذکور را یا قسمتی از آن را برای پرفسور براون ترجمه کرده باشد و

پرفسور براون آن اغلاط مضحکه را امضا کرده باشد صورت مسئله را تغییر نخواهد داد یعنی آن اغلاط همچنان اغلاط است و از غلطیت آن به واسطه ترجمه کردن پرفسور براون یا کسی دیگر هیچ کاهیده نمی‌شود. پس مسئله خالی از دو شق نخواهد بود یا پرفسور براون قوه تمیز دادن غلط از صواب را نداشته است و آن ترجمه موهومی کس دیگر را علی‌العمیا به خود نسبت داده است پس باز پرفسور براون مقصر و مسئول است بلکه مسئولیتش مضاعف است یکی آنکه زحمت غیر را به خود نسبت داده و دیگر آنکه به اندازه‌ای بی‌سواد بوده که تمیز غلط از صواب را نتوانسته است بدهد. پس چه بگوییم که پرفسور براون خود آن کتاب را ترجمه کرده و مرتکب آن اغلاط فاحشه شده است یا آنکه بگوییم ترجمه دیگری را پس از خواندن و دقت امضا کرده و ملتفت عین آن اغلاط نشده، نتیجه هردو بعینه یکی می‌شود یعنی تمیز ندادن پرفسور براون مابین غلط و صواب. شق دوم آنست که فرض کنیم که پرفسور براون ترجمه دیگری را بدون مطالعه و خواندن ترجمه به خود نسبت داده است و اگر آن را می‌خواند و دقت می‌کرد ملتفت آن اغلاط می‌شد. در این صورت تقصیر و مسئولیت پرفسور براون به واسطه این اهمال‌کاری خود به عقیده من بلاشک بیشتر خواهد شد از تقصیر و مسئولیت او در ارتکاب آن اغلاط فاحشه. مثل اینکه طبیعی بی‌سواد در علاج مریضی خبط کند و مریض هلاک شود یا آنکه طبیعی عالم معالجه مریض را به کسی واگذار کند که از طب هیچ سررشته نداشته باشد یا بسیار کم سررشته داشته باشد و او خبط کند و مریض هلاک شود. مسئولیت طیب ثانی به مراتب بیشتر است از طیب اولی.

در هر صورت حقیقت امر گویا آن باشد که پرفسور براون مثل غالب مستشرقین اروپا بسیاری از اغلاط فاحش واضح را ممکن است مرتکب شوند که خود اهل زبان بخصوص که عالم و فاضل هم باشد به هیچ وجه من الوجوه ممکن نیست نظیر آن اغلاط را مرتکب شود، چنانکه از طرف دیگر اهل زبان اغلاط دیگری می‌کنند از نوع دیگر که مستشرق آن را نمی‌کند از قبیل اشتقاقات مضحکه صاحبان فرهنگها و قوامیس در بیان اصل لغات یا اعلام (که چند مثال از آن را جریده کاوه در بعضی نمرات خود ذکر نموده است) که مستشرق اروپایی به واسطه اطلاع بر السنه دیگر از همان خانواده از قبیل عبری و سریانی و نبطی (آرامی) و حبشی و قبطی در خصوص زبانهای سامی و پهلوی و اوستا (زند) و فرس قدیم (میخی) و سانسکریت و غیره در خصوص السنه آریایی از آن نوع اشتباهات یضحک الشکلی بالطبع مصون است و همچنین اشتباهات تاریخی و بیان اصل ملل و خطوط و غیره و اشتباهات جغرافیایی (جاحظ منبع رود نیل و رود سند را یکی فرض می‌کرده است!) و غیره در هیچ صفحه از صفحات کتب فارسی و عربی خالی از آن نیست. پس صاف و ساده باید فرض کرد (و بلاشک حقیقت امر همین‌طور هم هست) که پرفسور براون یکی به واسطه خارجی و اجنبی بودن و دیگری به واسطه اینکه این ترجمه را گویا بیست سی سال پیش که اطلاعات و تبعاتش خیلی کمتر بوده است کرده و دیگر و بخصوص به واسطه کثرت اغلاط و تصحیفات و تحریفات نسخی از ابن اسفندیار که در دست داشته است خودش وحده لاشریک له این اغلاط مضحکه را مرتکب گردیده، یکی لابد این است که بسیار سریع‌العمل است و آن دقت و کُنْدرویی و بطوء عمل که برای

تصحیح و تنقیح این نوع کتب تاریخیه ادبیه فارسی لازم است در شخص او فقدان دارد و مکرر سر این فقره باهم مباحثه کرده‌ایم.

عقیده او این است که نسخ نادره یا وحیده را باید متناً یا ترجمه‌اً به سرعت هرچه تمامتر چاپ کرد و در جلوی انظار فضلا نسخ متعدده‌ای از آن گذارد تا خود ایشان بعدها هرکس نسخه خود را به دقت و به طبق میل خود تصحیح کند مثل اینکه یک نسخه مغلوطی را عیناً عکس برداشته تکثیر نسخ آن را بنمایند و به عبارت آخری می‌گویند وجود ناقص به از عدم وجود کامل است. بنده عقیده‌ام این است که در خصوص کتب ادبی عدم کامل به از وجود ناقص است چه مادامی که نسخه نادره یا وحیده در گوشه یکی از کتابخانه‌ها هست همیشه امید این هست که یکی از فضلاء ماهر اقدام به طبع و تصحیح آن کاملاً علی قدرالطاقة البشريّة بنماید ولی اگر یک مرتبه طبع ناقص شد مثل وصاف مثلاً که کتاب بسیار مهمی است در خصوص تاریخ مغول (قطع نظر از تصنعات و تعسفات آن در عبارت) دیگر کسی اقدام به طبع انتقادی آن نخواهد کرد و آن طبع ناقص باعث اغراء به جهل و تضلیل قراء است، و هر دو عقیده خالی از محاسن و خالی از معایب نیست و این استدلالات نکات بعدالوقوع است و الا ما مجبور و مجبولیم به اقدامات خود هرکسی بر طینت خود می‌تند. رگ رگ است این آب شیرین و آب شور الخ.